

استه ها معاً بد و سچ آن خود در مخابله آن با اتفاق دارد و نو
جهن مقدمی ابن شلک شتم در تناول این کند ششم نهاده
از آن مطلع اند از احتساب دیدم و در رسالت خود ارزاس از معارف
شنبه هم باطن را بهم دعاین آن اخذی و اقوش و خاطر از از
ادر اک معاصر آن اصطلاحی عالی می بین من خلیف بود و بعضی
طريق صواب حروفی خود را در موافقه احوال و موقع اشکان زخم
آن رجوع افاده از پنج یک مسلکی هم شد و ندر شیخ کدام محل
لا جرم بدل یعنی لطفی باشد ابن خاطر کشت اور خاطر کنند چنان
ناظم این دایمه مکن کشت که از این پنج هزارست و تو پنج اشاره
آن شریع مع کرد و شود طلاق از سهان شایع طریقت و گرفت
بخصوص سیزین کسین غی المظاواهین محمد بن العرس و مهدی و مهدی و
حمد اهلی والدین غول الغوبی و مساجان ایشان قدری الله عالم رام
بن هشتمی آن دایمه خاطر باز نکاب این امر خطیب از امهه و ماجرا
نویقی ملکه در ده دهین و خنی با تمام احاجیه و چون بسیاری از این
که در آن شریع اندانه با خفت از این قلی است که از امثال در نزدیک
من بدل نافذی شاید آنرا اشعه المتعات نام نهاده و با من و
نظاطاً این طوره و صندوق مول اذ ناظران مخفی نمکان بعلیه
اکچه این چهار را در نظر آردند و اند شیر ب مطالعه آن کار زده
خر و کالی پست از موابع حقیقتی و تعالی شماره نهاده و مرکا عیت

و نقصانی یا بند بجز و فصور ثبت رایج دارند و این گفته را
جنوبيه مدف تسلط نداشتند و خود را در طی به خوبی و مکروه
بنیه از ندوه التوفيق من الله سچ از هب در اباد الماء عیقیان
و مغارف و مطلعات موقوف بر مسامع که بحق ایه و موقوف می
شوند که درست هنچ چنان صفر که در خارج است و از اوان من
وی آپست که اثار حکم وی بروی مترب کرد با ازان فیض
که درست این اثار بخواه است بعینه که دادم که بودی منضم کرد و
آن اثار بروی مترب کموده با مخواه است با آن ضمیمه بلکه آن ایه
آن شریع انتقام احری مخایر وی بوس مترب کرد و از ایه
مخواه است بعینه بلکن تعری کند و از ایه مخواه است و از ایه
وصوفه تایلین بودت وجود که از باب کشف و شوده باش رفته
اند که ذات و ایه تعلیم عن آن ضمیمه است که بودت ود ایه
محظ و درجه ایشان پاری و دودیه ایشان باچاط و پرسان و
درست ایه ایشان باشیده غاند که عکن راهه افتخار آن بهد ایه
و بود و بعینی کون و چصول که ایج را ب آن افتخار نات است
ای شود بیهود بعینی کون و چصول عرضی عالم باشد است بعینی
و از قلی مفهومات اغفاری که آنرا جزو عقل وجودی است بی جل
این مفهوم برواج بسته ایق تو اند بود و معاطه باش طریقه
لطف موجود از وجود بعین عام عرضی اشتغال کشیده برواج که که

نکلی هی باشد و تخلیقات خود ری نیز در صوری دانه ای است و تخلیقات ذوقی هی
آن در عالم و اذوه ای و معارضی باشد و تخلیقات ذاتی رختمانی هی
گردیده بـ تخلیات را پست همچو بـ یاد رأیه صورت رود و من یاد مخانی کـ علیه
صورتی هـ شدیده با در آینه اـ عقیقی بـ حقیقی در عالم دـ رفاقت و اـ شلاق آـ نـ
پـلورایی صورت دـ معنی و آـ نـ عـلـیـهـ ذاتـیـ اـ فـقـهـ اـ مـعـنـیـ هـ بـ هـ قـلـیـهـ
جلـلـهـ بـ ظـرـیـعـیـ کـ صـاحـبـ خـلـلـیـ استـ هـ دـ کـ سـوـتـ صـورـتـ جـلـلـهـ چـبـ اـ زـشـهـ دـ
درـ اـ صـورـتـ لـلـتـ تـواـخـ بـ اـ فـتـ اـ زـ لـاطـخـ قـوـتـ تـواـخـ بـ خـوـزـ وـ زـیرـ اـ کـلـلـیـ هـ
کـبـوتـ صـورـتـ بـ معـنـیـ مـعـلـیـ نـهـ بـشـدـ، سـرـایـ رـبـیـ اـ چـنـ صـورـتـ هـ بـ کـلـ آـ نـهـ اـ لـتـ
ایـنـ حـرـیـتـ بـ رـاـمـکـانـ مـلـکـهـ حـیـفـتـ مـقـضـیـ اـ زـ صـورـتـ دـ صـورـتـ بـ مـلـکـ
مـکـوـیدـ کـ خـانـیـ بـ توـلـوـ فـضـمـ وـ جـهـ اـ تـهـ جـهـ وـ جـهـ دـارـدـ، نـیـکـلـهـ جـوـنـ اـمـکـانـ حـیـفـتـ
درـ حـدـرـ ظـارـمـ دـ جـهـ فـیـ وـ جـهـ اـ تـهـ آـنـ خـوـزـ بـ دـوـ کـرـتـ بـ اـعـتـابـ رـنـهـوـرـ اـ وـ پـتـ
درـ جـمـیـعـ صـورـ مـوـجـوـدـهـ دـ جـمـیـعـ جـمـاتـ وـ بـرـیـنـ تـیـپـسـ اـنـ کـلـ کـوـیدـ کـ، مـعـنـیـهـ
نوـرـ اـسـمـوـاتـ وـ الـارـضـ بـ الـوـدـ مـیـانـ نـهـ کـ، جـهـ زـ مـلـکـهـ وـ بـلـیـتـ توـیـیـ
نـهـ اـنـ جـهـ مـرـجـیـسـنـ نـوـنـ بـ کـوـنـ بـوـدـ مـلـکـمـ کـنـدـ کـنـ کـ لـفـتـ بـارـ دـارـمـ
کـلـ جـمـ وـ جـانـ صـورـتـ دـ پـتـ حـانـ کـلـیـمـ وـ جـانـ جـوـنـاتـ وـ اـرـدـاجـلـهـ
یـانـ مـارـدـ پـتـ لـاـجـمـ نـهـمـ کـنـدـ وـ کـوـیدـ کـ، جـمـمـ وـ جـمـیـعـ جـلـ جـانـ صـورـتـ دـ
معـنـیـ مـشـاهـیـمـ وـ جـانـ بـلـکـ بـانـیـ جـاـ وـ چـیـعـ مـوـلـاتـ نـیـسـ عـوـنـیـ مـوـرـبـ
اوـستـ؛ صـورـتـ خـبـ دـ معـنـیـ بـکـرـهـ حـانـ کـلـ صـورـتـ خـوبـ آـنـ دـوـتـ
اـنـ کـارـمـیـ اـنـ اـیـهـاـشـ کـرـکـ آـنـ صـورـتـ مـلـکـهـ دـ پـتـ وـ مـعـنـیـ کـرـهـ، اـمـکـانـ

منـتـ صـورـتـ دـ لـوـازـمـ آـنـ سـبـرـاـشـ دـ اـیـنـ تـیـمـ بـرـایـ آـنـتـ کـنـهـهـ بـ
وـیـ خـصـیـتـ بـعـیـ صـورـتـ وـ مـعـنـیـ نـیـارـدـ، کـاـنـهـ ظـنـتـ نـیـاـنـ خـوـرـتـ اـنـ
جـاـکـفـتـ اـسـتـ وـ کـرـ طـالـ اـدـ بـعـیـ جـلـلـ بـحـبـ دـ فـرـادـهـ دـتـ اوـ، اـرـدـهـ
بـرـدـهـ مـعـنـیـ بـعـیـ دـ لـبـاـسـ مـعـنـیـ بـرـ عـالـمـ اـدـ وـ اـجـ زـیـرـاـکـ بـعـیـ لـ دـهـلـهـهـ
جـیـفـ رـوـجـانـیـ هـاـکـ اـسـتـ بـاـخـنـ اـرـدـ چـبـ رـاـجـانـ اـرـدـ بـعـیـ رـبـهـ
کـوـنـ اـدـ بـسـانـدـ کـهـ اـزـوـ بـعـیـ اـزـوـ جـوـدـ کـوـنـ اـوـهـ رـبـمـ مـاـخـوـنـ اـیـمـ اـجـاـ
بـعـیـ مـنـ جـبـ وـ جـوـدـهـ اـکـلـنـ، نـدـ لـتـ شـوـدـ بـاـبـ وـ نـدـ دـوـ فـدـ وـ جـوـدـ بـعـیـ
بـاـفـ، شـنـ سـدـ وـ کـلـدـنـیـ وـ دـوـنـیـ بـعـیـ مـخـانـ بـدـ بـاـفـارـ دـ جـوـدـ خـاـ
وـ تـقـادـمـ اـلـهـنـیـ اـنـ بـوـدـ، بـخـانـ قـاـیـهـ مـنـ کـلـ بـکـنـ کـهـ وـ جـوـدـ مـخـانـ اـسـتـ دـ وـنـهـ
مـنـ کـمـ بـرـلـ کـهـ وـ جـوـدـ وـ جـوـدـ اـسـتـ بـاـدـ خـانـ یـدـ کـهـ قـلـتـ بـعـیـتـ، اـنـ قـلـتـ
بـعـدـ قـنـاـبـ هـلـکـانـ بـلـکـونـ لـاـنـ کـنـهـ، اـیـ کـنـتـ بـاـهـ خـوـصـ اـعـرـقـ اـعـصـلـهـ
اـعـصـلـ عـلـیـهـ اـنـیـ اـرـبـیـ خـاـرـیـ خـاـنـ خـاـنـ کـهـ کـهـ بـانـیـ کـهـ کـرـدـ اـنـدـهـ اـوـ
بـسـانـ خـوـدـ بـدـهـ اـرـبـیـ خـاـنـیـ شـدـنـ وـ جـوـدـ کـوـنـ اـوـهـ وـیـسـیـ بـاـشـیـ وـ جـوـدـ
کـوـنـیـ زـیـرـ کـهـ کـوـنـ تـایـمـ مـعـامـ دـ جـوـدـ کـوـنـیـ وـ جـوـدـهـ اـکـرـ بـعـیـ بـ کـوـنـیـ
دـانـهـ خـرـدـ وـ جـوـاـبـ اـرـتـیـعـنـتـ صـورـیـ وـ مـخـدـعـ جـاـبـ صـورـتـ دـ
اـرـشـ جـلـلـ وـ جـلـلـ اـیـنـ تـرـیـثـ بـرـتـیـبـ لـفـ زـیـرـ کـهـ جـلـلـ کـهـ سـیـ اـنـ
اـسـتـ تـلـعـ بـعـیـ کـیـ دـارـدـ وـ جـلـلـ کـهـ مـشـرـطـهـ دـتـ شـبـتـ صـورـتـ بـ
یـاـجـبـ اـکـنـدـ سـلـوـتـ دـاتـ لـ جـاـبـ صـورـتـ وـ مـعـنـیـ اـیـجـ بـعـیـ
کـوـیدـ کـهـ، دـ شـهـدـ بـکـهـ بـاـنـوـ بـاـشـیـ بـاـنـیـ، کـلـشـتـ بـوـدـ کـارـ وـ لـاـیـشـیـ

چون پادشاه بزرگش بر سکل ناصفانه مراجعت نموده بدان و نگاهی از علم کرد از
کل کوههای پر خود که از آن برخاسته بودند و در هر یکی از آنها نیز عجیب دستگاه
پنهانی بود که در هر یکی از آنها چند چیزهای بارا کرد، این از درگاهی است سرمه زنی
که در هر یکی از آنها بود و چند چیزهای بارا کرد، با خود کوچه به
کل کوههای پنهانی است بودند، این چند چیزهای بارا کرد از آنها چیزی که
بچشم نمی بیند از کلهای پامپ از کلهای رسپیا که نیز نیست، بلکه کوهی است بسیار از اینها
افسرد و کوچک است، دنخود کند و چن خود او را باید کوید و معا
بنده نهادم از درون این کوههای ایما، چنان که باز نمی بینم که این رفت و درجا
چیزی منع پر شدم و من کنم که در کویم، در مردم نمک که در قیاده داشت
علیم کنم که از کلهای شیخی که بکلهای داده بهم و دهد دارد جو این شیخی با خود همراه
کلهای خواران مایه خون داشته باشد که بدرینهای برش باشد، چنان من مردم را که
که بعد از این حیثیت دین کنند از این شاید از دشت تکاشی رفته باشند و بین اینها
و ملپوشین ششما پا به من انتظار است ایکه که شیخی باش که ملک ملکه شاه
و ملکه زیر و در جهود و ملکه نیز باشند یا که من بجای ملکه ملکه باش که نیز
و در حیثیت ملکه اند و در ملکه صورت گذکه است که ملکه ملکه
بسیار بیضی و از درون این ملکه این ملکه از درون ملکه ایشان از درون
نیز که ملکه ایشان ایشان و خالی ملکه ایشان ایشان و خالی ملکه ایشان
و خالی ملکه ایشان و خالی ملکه ایشان و خالی ملکه ایشان و خالی ملکه ایشان

گزدن شئ مطرا دست و دلک بست که خود رفیق باین متنی باشد ای ای ای
دیگر ما که بخلاف خود رفیق صور دویس بین متنی داشتمو
چهارمین نوشته بوده است که دشمن دیدم و بگذشت اینها در اینجا
الله خیر اخلاق باب راه دست بدهن و دسته که معنی داشتند باشد
ادست بینه و جذبیت پیغام بس از این ایشان، که بتوانند چنین باشند
شون بگذشتند و اینها نیز خانم ایشان و جذبیت هستند چنان
دو در دیگر بخواهند در میانه هم و این بنت خود را در بود و باشد
با عقب رضوه بیانیت شدند که در عین حیثیت خود بس صدر
اشبان با اینها فرمائند ایشان را باید خود و اینها نیز باشند بجهود
بسیاری از این متن با طرح شور و هیجان نیز کافی میگشند و آنها دوست
سرورهای اینها اند و در جوی عینه ایشان بد ال دفعه، البرود ایشان
و دلک ایشان مطرا میگذرد که این ایشان برای اینها برای اینها برای اینها
قد پنهان شده، تاکه جهنم منع کنند با اینه ایست که اینها نیز ایشان را منع
آن ایشان خود را بخواهند و اینها بگذشتند که ایشان را منع
استخداوات و تمایلات که اینها فرمائند ایست و دفعه خار و دفعه
نهایی ایشان را منع که در جوانه شان را اینه خانم ایشان را که باشند
ایشان را منع کردند که بگوید بجهود ایشان خار و دفعه ایشان
با این طرح ایشان را منع کردند که اینها نیز ایشان را با خوبی طیج باشد
نمایا های ایشان را منع کردند که اینها ایشان را با خوبی طیج باشد